

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم نائینی در باب معنای حرفی نسبتا مفصل تر از این مقدار با همان توضیح خودشان وارد شدند، مطالب ایشان را عرض کردیم تقریبا سریعا می خوانیم. ایشان بعد از این که متعرض انحای نسب شدند و البته این را به عنوان مقدمه شرح این که چرا معانی حروف و هیئات معانی ایجاد می اند. بعد ایشان می فرماید:

ثم ان هناك أدوات آخر تفيد النسبة،

البته عرض کردم اگر ایشان همان عنوان نسب و ارتباطات و اضافات را به کار می برد بهتر بود. حالا دیگه نوشته،

إذ لا يختص ما يفيد النسبة بهيئات التراكيب، بل الحروف أيضا تفيد النسبة ك (من) و (إلى) و (على) و (في)

این ها به خاطر نسبت به مکان یا نسبت به زمان، نسبت به ابتداء و ظرفیت و غیر ذلک.

بعد ایشان متعرض یک بحثی است که در کتب نحو آمده و آن این است که جار و مجرور و ظرف یا مستقرند یا لغوند، ظرف مستقر و ظرف لغو. اصطلاحشان در کتب نحو این است که اگر جار و مجرور متعلق به افعال عموم باشد مستقر است و اگر متعلق به افعال خاص باشد لغو است. این اصطلاح هست. حالا کی پیدا شده و چرا پیدا شده مرحوم نائینی یک مقدار راجع به این صحبت می کنند، فرق بین ظرف لغو و مستقر. مثل زید فی الدار را ظرف مستقر گرفتند. عرض کردم حالا ایشان تعبیر کردند به عنوان ثابت کائن موجود فی الدار، اصطلاح خود آنها این است که احوال عموم اما زید قائم فی الدار افعال خاص است که قیام باشد. این را لغو گرفتند. توضیحاتی هم در محل خودشان گفتند که چرا این نکته را بکار بردند.

خود مرحوم نائینی ایشان گرفته که در صفحه ۴۱ ظرف مستقر ما کان بنفسه محمولا، مثل زید فی الدار، ظرف لغو یکون من متممات الحمل، عرض کردم بنفسه حالا محمول بودنش معلوم نیست. دیگه حالا خیلی وارد بحث های فرعی شدند.

بعد ایشان به شرح ایجادی و اخطاری بودن در باب حروف و اسماء بر می گردند. ایشان می فرمایند:

قد تقدّم أنّ منشأ توهم ذلك هو تخيل أنّ هذه الحروف إنّما تكون حاكية عن النسبة الخارجية المتحقّقة من قيام إحدى المقولات بموضوعاتها،

این را منشا این تصور گرفتند، چون زید که می گوئیم فی الدار، زید حاکی از آن شخص است و دار هم حاکی از آن معناست. فی هم حاکی از ظرفیت است

و من هنا تتصف بالصدق والكذب

چون هر چیزی که جنبه حکایت دارد اتصاف به صدق و کذب دارد. آن چه که جنبه حکایت ندارد و جنبه ایجادیت و عدم ایجادیت دارد تتصف به وجود و عدم.

و ما يتّصف بالصدق والكذب هي الحواکی، حيث أنّه ان طابق الحاکی للمحکی

چون در محلش عرض شد که کرارا گفته شده که صدق به معنای مطابقت است، آن وقت مطابقت در هر چیزی به نحو خودش است. یک عکسی را می بینند به شما می گوید این عکس صادر است یعنی درست برداشتند. در این عکس دستکاری کردند و خرابکاری کردند. در باب کلام هم به تعبیر ایشان که یکی از حواکی است چون عکس حاکی است، اشاره هم حاکی است. یکی از حاکیات جناب لفظ است.

بعد ایشان می فرماید این تصور شده و لكن التّحقیق: أنّ معانی الحروف كلّها إبداعیّة حتّى ما أفاد منها النسبة و بیان ذلك: هو أنّ شأن أدوات النسبة ليس إلّا إبداع الرّبط بين جزئیّ الكلام، فإنّ الألفاظ بما لها من المفاهیم متباینة بالهویة و الذات، لوضوح مبیانه لفظ زید بما له من المعنی للفظ القائم بما له من المعنی، و کذا لفظ السیر مبین للفظ الكوفة و البصرة بما لها من المعنی، و أداة النسبة إنّما وضعت لإيجاد الرّبط بين جزئیّ الكلام بما لهما من المفهوم

برای ایجاد ربط است و لذا هم بهش رابطه می گویند.

.....
علی وجه یفید المخاطب فائدة تامّة یصح السّکوت علیها، فکلمة (من) و (إلی) أنّما جیء بهما لإيجاد الرّبط، و احداث العلقّة بین السّیر و البصره و الکوفه الواقعه فی الکلام، بحیث لو لا ذلك لما كان بین هذه الألفاظ ربط و علقه أصلا.

ثمّ بعد إيجاد الرّبط بین جزئیّ الکلام بما لهما من المفهوم، یلاحظ المجموع من حیث المجموع، أی یلاحظ الکلام بما له من النّسبه بین اجزائه، فان كان له خارج یطابقه یكون الکلام صادقا

من این جا عین عبارت ایشان را خواندم، وجه اشکالاتی کلامی ایشان الحمدلله کم نیست.

أی كانت النّسبه الخارجیّه علی طبق النّسبه الکلامیّه،

این تعبیر نسبت خارجی و نسبت کلامی، نسبت یک امر انتزاعی است. این مطلب درست نیست.

و إلّا یكون الکلام کاذبا، و ذلك فیما إذا لم تطابق النّسبه الکلامیّه للنّسبه الخارجیّه

بله حالا این مطلب را فرمودند، چون ما یک مقداری خواندیم.

بعد در امر سومی که فرمودند:

قد ظهر ممّا ذکرنا وجه المختار من امتیاز معانی الحروف بالهویّه عن معانی الأسماء تمایزا کلیّا

این مرادش از کلی نه کلی در مقابل جزئی است، بلکه بالکل، نه فی الكل.

یکی از حضار: چرا این را آورده که صدق و کذب بردارد؟ این را برای چه آوردند؟

آیت الله مددی: برای این که صدق و کذب به خاطر معنای من نیست بلکه به خاطر مجموع کلام است.

لما تقدّم: من أنّ معانی الأسماء متقرّره فی وعاء العقل، ثابتة بأنفسها، مع قطع النّظر عن الاستعمال، بخلاف معانی الحروف، فانها معان
إبداعیّه تتحقّق فی موطن الاستعمال

بعد ایشان وارد مثال می شوند، مثلا یكون النداء، بعد خلاصه حرفی که می خواهند در این مطلب بفرمایند این است که معانی اسمی، هم
وضع شدند برای مفهوم و حروف وضع شدند برای مصداق. خلاصه حرفی که ایشان دارد.

لذا ایشان می گوید: مثلاً ی‌کون النداء مفهوم متقرر، این یک غلطی است، ان شا الله مطبعی است، یا ی‌کون للنداء مفهوم، یا ی‌کون النداء مفهوم متقرر، به لحاظ ادبی غلط دارد.

مثلاً ی‌کون النداء مفهوم متقرر عند العقل مدرک فی وعاء التصور و هو من هذه الجهة ی‌کون معنی اسمیا و قد جعل لفظة النداء بإزائه ندا به ازای آن معنا.

و اما النداء الحاصل من قولک یا زید، فهو انما ی‌کون مصداقا لذلك المفهوم، و یتوقف تحققه علی التلفظ بقولک یا زید، بحيث لا یکاد یوجد مصداق النداء و صیورۀ زید منادی إلّا بقولک یا زید

این مطلب را ایشان در این جا، چون من در یک نکته ای خواندم. ایشان ظاهراً این است که اصلاً مصداقیت این متوقف بر استعمال است یعنی در این صورت اصلاً یاء ندا است برای این که ایجاد این معنا را بکند.

آن وقت بعد در بحث بعدی که عرض کردم یک بحث دیگه هم هست موضوع له را در حروف عام گرفتند و مستعمل فیه را هم عام گرفتند. به نظر من مبانی با هم کنار نمی آید. جور در نمی آید.

فلفظة (یاء النداء) انما وضعت لإيجاد مصداق النداء، لا أنّها وضعت بإزاء مفهوم النداء، كما يدّعیه من يقول بعدم الفرق بین المعنی الحرفی و المعنی الاسمی

آن وقت ایشان ظاهراً یک کم لطفی هم فرمودند. فرق بین نداء و یاء را هم خود نحوی ها هم به یک نحوی اشاره کردند. نگفتند من یعنی ابتداء، گفتند من للابتداء، این لام را که آوردند نکته اش همین بود. لذا ایشان بعد می فرماید: و قول النّحاة: من انّ (من) وضعت للابتداء لا یخلو عن تسامح

نه تسامح نیست. تصادفاً با مبنای شما این مطلب بهتر می سازد!

و قول النّحاة: من انّ (من) وضعت للابتداء لا یخلو عن تسامح بل حقّ التعبير ان ینقال: انّ لفظة (من) وضعت لإيجاد النسبة الابتدائية،

عرض کردیم این تعابیر ایشان متأسفانه دقیق نیست، اولاً نسبت بعد از استعمال ایجاد می شود یعنی وقتی گفتیم سرتُ من البصره نسبت را انتزاع می کنیم. این که یک حرف برای نسبت باشد این درست نیست. حالا برای ایجاد ابتدا خوب است که بگویند مصداق ابتدا، نه نسبت ابتدائی. خود تعبیر ایشان تسامح دارد. بعد هم چه مشکل دارد که کلمه من للابتداء مرادشان همین باشد که شما می گوید؟ للابتداء یعنی ایجاد ابتدا، به خلاف لفظ ابتدا، نمی گویند من وضعت به معنای ابتدا، من به معنای ابتدا. من به معنای ابتدا گفتم. این که نحات دارند ایشان می گوید لا یخلوا.

بل وضعت لأيجاد النسبة الابتدائية

حق مطلب این بود که لايجاد النداء، نه لايجاد النسبة الابتدائية، چون همین که نداء کرد نسبت انتزاع می شود. نسبت چیزی نیست که وضع بشود.

و تلك النسبة الابتدائية التي توجد لها لفظة (من) لا يكاد يمكن ان يكون لها سبق تحقق في عالم التصور
می گوید این سابقه نداشته.

نعم يمكن تصوّر ها بوجه ما، أي بتوسط المفاهيم الاسميّة تصور بکنید.

كان يتصور الواضع النسبة الابتدائية الكذائية التي توجد بين السير و البصره،

خب اگر واضع این نسبت بین خاص را ملاحظه کرد موضوع له خاص می شود. تعجب از ایشان است که موضوع له و مستعمل فيه را هم عام گرفته است.

و هذه كلّها مفاهيم اسميّة قد توصل بها إلى معنى حرفي، إلى آخره.

بعد خلاصه بحث ایشان این است که فرق بین معنای اسمی یعنی فرق بین ابتداء و بین من این است که ابتدا برای مفهوم است و من برای مصداق است. خب اگر برای مصداق بود باید بگویند موضوع له خاص می شود نه عام بشود.

در این صفحه ۴۴ که الان رسیدیم دو بار کلمه التاء را چاپ کرده، همه را هم با قاف، التاء الخصوصية، این باید با غین باشد. ظاهراً دیگره ان شا الله غلط چاپخانه است. این الغاء با غین است، با قاف نیست. سه بار کلمه الغا را این جا آورده هر سه بار غلط است. صحیحش الغاء با غین است.

علی ای حال بعد این که ایشان می گوید این مطلبی را که در کفایه گفته که معنای اسمی و حرفی یکی است درست نیست. یکیش برای مصداق است و یکیش برای مفهوم است، این خلاصه نظر مبارک ایشان که در ایجادیت است.

عرض کردم چون این مطلب را در عبارات هدایه المسترشدين دارد ولی چون خیلی به این تفصیل نیامده بود ایشان با تفصیل بیشتری آوردند.

و لا يتوهم أنه لو كانت نسبة المعنى الحرفي للاسمي نسبة المصداق إلى المفهوم لكان اللازم صحة حمل أحدهما على الآخر، كصحة حمل الإنسان على زيد، فلازمه صحة حمل (النداء) على (ياء).

و ذلك لأنَّ صحَّة الحمل في قولك زيد إنسان أنَّما هو لأجل حكاية زيد عن معنى متَّحد في الخارج مع الإنسان حالا ایشان یک تحلیلی را هم راجع به قضیه حملیه داده که معنایش چیست. ان شا الله باید در جای دیگر متعرض شد.

و هذا بخلاف (يا) فإنَّها ليست حاكية عن معنى متَّحد مع (النداء)

اولا چون در آن جنبه حکایت نیست

بل هی موجدۀ لمعنی فی الغیر.

ظاهراً این ایجاد معنا در غیر را که منسوب به امیرالمومنین است و عرض کردیم در عبارات مرحوم نجم الائمہ رضی است به این معناست.

نعم ما يوجد بياء النداء يحمل عليه أنه نداء من باب حمل الكلّي على المصداق فتأمل في المقام جيّداً.

علی ای حال ظاهر تامل که خلاف مطلب ایشان است.

مطلب دیگری را که ایشان در این جا دارند مطلب چهارم:

الأمر الرابع: قد ظهر ممّا ذكرنا أنّ قوام المعنى الحرفي يكون بأمور أربعة:

الأول: ان يكون المعنى إيجابياً، لا إخطارياً.

عرض کردیم این مطلب را ایشان البته در معنای حرفی فرمودند اما این در هیئات کلا می آید. در نسب کلا می آید. در اضافات و روابط کلا می آید یعنی اختصاص به این جا ندارد. حالا نمی دانم چرا ایشان روی معنای حرفی تاکید فرمودند. اصولاً ببینید ما چه هیئات افرادی داشته باشیم و چه هیئات ترکیبی داشته باشیم، چه ناقص باشد، چه هیئاتی که بعد از انعقاد کلام می آید. مثلاً تقدیم ما حقه التأخیر یفید الحصر چون نکته ای که در این جا هست یکی دو تا نیست چون من دیروز هم یک اشاره ای کردم و بعد از این هم توضیح بیشتری عرض می کنم، این بحث هیئات و نسب را اگر ایشان از همان راه ادامه می داد و درست جلو می آمدند به نظر من بهتر بود، دوم این که الثانی: ان يكون المعنى قائماً بغيره لا بنفسه

این معنا قائم به غیر باشد.

كالمعاني الموجدّة فی باب العقود و الإيقاعات، علی ما یأتی بیانہ.

ایشان در این بحث در این جا ایشان در این امر چهارم در ذیل امر چهارم متعرض یک نکته دیگری شده، از یک شاخه به شاخه دیگری رفتند و آن این که در باب انشاء هم خب مرحوم نائینی هم ظاهراً قائل به این هستند. معروف در باب انشاء این است که ایقاع است. جنسش از اخبار فرق می کند. انشائیات برای ایقاع و ایجاد هستند. فرض کنید مثلاً می گوید قم ایجاد می کند این معنا را یا وقتی می گوید بعث، معنای بیع را ایجاد می کند لذا معروف و مشهور این است که انشائیات ایقاع المعنی بلفظ یقارنه. انشاء را در کتب قدیم این جور معنا کردند و چند بار توضیح دادیم حالا احتیاج به تکرار ندارد.

عده ای از متاخرین که ظاهراً این ریشه های خارج از حوزه های ما هم دارد، اینها آمدند گفتند این فرق را قبول نمی کنیم و عرض کردیم عده ای از اهل سنت هم مطالبی گفتند که با این مطلب موافق است و حاصلش این است که در باب انشاء هم مثل اخبار هر دو

ابرّاز است لکن یکیش ابرّاز از خارج است، ابرّاز ما فی الواقع است و یکیش ابرّاز اعتبار نفسانی است و إلا انشاء و اخبار ابرازند. مرحوم نائینی این مسلک را ندارند. معاصر ایشان مرحوم آقای اصفهانی این مسلک را تاسیس کردند که معنای انشاء معنای ایقاعی نیست، ایجاد نیست. ایشان انشاء را ایجاد می داند. در این امر رابع حروف را هم ایجاد می داند، پس ایشان متعرض این شد که فرق بین این ایقاع در باب انشاء با ایجاد در باب حروف چیست؟ چطور شد شما در باب انشاء می گوید ایقاعی است، ایجاد است. در باب حروف هم می گوید ایجاد است. این دو تا ایجاد چه فرقی با هم دارند؟ شما چطور در باب.

ایشان می خواهد در این امر رابع در ذیل امر رابع چون در کفایه هم آمده دیگه. این مباحثی است که بعضی هایش در کفایه هم آمد. آقای خوئی هم این جا دارند. آقای خوئی هم به تبع استادشان مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین. آقا شیخ محمد حسین که اصلاً بحث مستقلی هم دارند. در بحث مکاسب عبارات ایشان را خواندیم. ایشان قبول نمی کند که انشاء ایقاع باشد بلکه ابراز است، ابراز آن اعتبار نفسانی است و عرض کردیم یک مقدار هم کلمات ایشان در کلمات این شاگرد دیگر ایشان مرحوم علامه طباطبائی در ادراکات اعتباری منعکس شده است و دیگه توضیحش گذشت.

مرحوم نائینی از آن کسانی است که قائل است به این که انشاء ایقاع است، حروف را هم ایجاد می داند. فرق بین این ایجاد با آن ایجاد چیست؟ چه فرقی بین حروف و بین آن یكون المعنی قائماً بغیره لا بنفسه، خود معنا ایجاد است لکن قائماً بغیره است.

عرض کردم متعارف این است که آنی را که می گویند قائماً بغیره عرض است. ایشان ظاهراً این است که اصلاً از قبیل عرض نمی داند. نمی دانیم حالا مرادشان در این جا چیست.

اصولاً این که گفتیم مرحوم نجم الاثمه رضی رضوان الله تعالی علیه، ایشان این مبنا را قبول کرد به خاطر این که بگوید اصولاً حروف از قبیل عرض نیستند، از قبیل وجود رابطند نه رابطی. موجود فی نفسه نیست که حالا قائم به غیر باشد یا نباشد. اصلاً وجود لا فی نفسه است.

کالمعانی الموجدۀ فی باب العقود و الایقات علی ما یاتی بیانہ در ضمن همین امر رابع کہ خلاصہ اش این است کہ فرق ایجاد در معانی

حروف با ایجاد در عقود و انشائیات چیست؟

الثالث: ان لا یكون لذلك المعنی الإیجادیّ نحو تقرّر و ثبوت بعد إیجاده، بل كان إیجاده فی موطن الاستعمال

خیلی عجیب است این مطلب ثالث ایشان با این می خورد کہ آن موضوع له خاص باشد. تعجب است کہ ایشان تاکید دارد.

و یكون الاستعمال مقوّمًا له، و یدور حدوثه و بقائه مدار الاستعمال.

این در معنای حرفی.

امر چهارم:

الرّابع: ان یكون المعنی حین إیجاده مغفولًا عنه غیر ملتفت إلیه، و هذا لازم كون المعنی إیجادیّا و كون موطنه الاستعمال

تصادفا این معنای چهارم را هم کہ ایشان استفاده کردند این هم موید می شود کہ موضوع له خاص باشد تصادفا. هم سومش و هم

چهارمش موید این می شود کہ موضوع له خاص باشد نہ موضوع له عام باشد.

بداهة أنّه لو كان المعنی الحرفی بما أنّه معنی حرفی ملتفتًا إلیه قبل الاستعمال أو حین الاستعمال لما كان الاستعمال موطنه، بل كان له

موطن غیر الاستعمال، إذ لا یمكن الالتفات إلی شیء من دون ان یكون له نحو تقرّر فی موطن، فحیث أنّه لیس للمعنی الحرفی موطن غیر

الاستعمال، فلا بدّ من ان یكون غیر ملتفت إلیه و مغفولًا عنه حین الاستعمال، نظیر الغفلة عن الألفاظ

مثل غفلتی کہ در استعمال بکار می بریم.

حین تأدیة المعانی، إلی آخره.

در صفحه ۵۴ می فرمایند: و توضیح ذلک کہ ایشان متعرض می شوند برای این کہ موضوع له و مستعمل فیہ چیست ایشان می فرمایند

به این کہ در مقام ثانی ایشان می فرماید کہ ما در اسماء هم موضوع له را عام می دانیم و در حروف هم می دانیم اما عمومش باهمدیگر

فرق می کند.

ایشان تصریح می کنند که آن الحق هو کلیة المعنى الحرفی و كون الموضوع له الحروف كالوضع و لما انشد توهم الجزئية، بعد ایشان رد می کند. منشا جزئیت را قبول نمی کند. از صفحه ۵۴ تا ۵۹ این که موضوع له و مستعمل فيه عام است. فرق نمی کند. فرقی در این جهت ایشان نمی بیند.

بعد عرض کردم این امر چهارم ایشان یک ذیلی دارد که این محل کلام است

و بذلك يظهر الفرق بين المعانى الایجادية فى باب الحروف و المعانى الایجادية فى باب المنشآت فى العقود و الایقاعات. آنجا هم ایجادى است و این جا هم ایجادى است. فرقش این است که أن الصیغ الانشائی كبعث و طالق إن للصیغ الانشائية جزء مادياً و جزء صورياً. اما الجزء المادى: که ماده بیع باشد.

فهو مبدأ الاشتقاق، و هو معنى اسمى و له مفهوم متقرر فى وعاء العقل. و اما الجزء الصورى فهو عبارة عن الهيئة التى وضعت لإيجاد انتساب المبدأ إلى الذات

ایجاد انتساب مبدأ در ذات را دیروز عرض کردم ایجاد این مبدأ به نحو نسبت حدثی، به نحو اسناد حدثی و فعلی، نه به نحو اسناد اشتقاقی. دیروز توضیحاتش را دادم.

و اما الأخبارية و الإنشائية فهما خارجان عن مدلول اللفظ، و انما يستفادان من المقام و السیاق و قرائن الحال از قرائن حال در می آید.

لا ان لفظ بعت مثلا يكون مشتركا بين الأخبارية و الإنشائية.

این مطلبی را هم که ایشان فرمود آن هم خلاف است. اما این با آن مبنای ایقاع المعنى که ایشان قائل است نمی سازد. ظاهرش نمی سازد.

و حينئذ إذا كان المتكلم فى مقام الأخبار بحيث استفيد من السیاق انه فى ذلك المقام

این به اصطلاح از مقام در می آید.

.....
كان اللَّفْظ موجبا لإخطار المعنى في الذَّهْن من دون ان يوجد باللفظ معنى أصلا

این مطلب دوم ایشان با ایقاع می سازد.

كما في الأسماء، و إذا كان المتكلم في سياق الإنشاء فائضا يكون موجبا لإخطار المعنى في ذهن السامع، إلّا أنّه مع ذلك يكون موجدا

للمنشأ من الملكية، و موجبا لإيجاد شيء لم يكن قبل التلفظ ببيع من ملكية المشتري للمال

این را عرض کردم تحلیل صیغ انشائی و اخباری این احتیاج به نکاتی دارد که بعضی هایش را در بحث مکاسب هم متعرض شدیم.

و لكن الذي يوجده اللفظ امر متقرر في حد نفسه، لا ان تقرره يكون منحصرًا في موطن الاستعمال، بل بالاستعمال يوجد معنى متقرر في

الوعاء المناسب له من وعاءات الاعتبار، حيث كانت الملكية من الأمور الاعتبارية.

درست است خود ملکیت امر اعتباری است لکن آنی که در باب صیغ انشاء هست، در مثل بیع، انتقال بحث ملکیت نیست، بحث نقل

ملکیت است. ایشان ظاهرا، خود ملکیت امر اعتباری است. باز نقلش هم امر اعتباری است. نقل عین امر اعتباری است. نقل منافع امر

اعتباری است. نقل انتفاع امر اعتباری است. آن مطلبی را که ایشان در این جا دارد که معلوم می شود که ایشان ایجاد گرفته لکن یک

مقداری مثل این که برای ایشان معنای ایجاد بودن کاملا واضح نیست. بحث ملکیت به اعتبار ملکیت نیست که ایشان فرمود ملکیت

امر اعتباری است. نه این جا در باب انشاء بحث ملکیت نیست، بحث تصرف در ملک است، نحوه ای از انحاء تصرف. یا عاریه می دهد

یا اجاره می دهد یا کذا. این نحوه را ایجاد می کند.

و الحاصل: ان استعمال صيغ العقود في معانيها يوجب حدوث امر لم يكن إذا كان في مقام الإنشاء

عرض کردم این مطلب ایشان که یوجب حدوث امر این همان معنای معروف در باب انشاء است. این همان جایی است که مرحوم آقای

اصفهانی هم با ایشان اختلاف دارد و آقای خوئی هم با استادشان اختلاف دارد. اختلافشان سر این است که در باب صیغ انشاء ایجاد نمی

کند، ابراز می کند آن اعتبار نفسانی را و لذا لفظ کارش دائما اخبار و انشا یکی است. کارش دائما عبارت از ابراز است. تارة ابراز می

کند ما في الواقع را و اسمش خبر می شود و تارة ابراز می کند اعتبار خودش را، مثلا من گفتم کتاب ملک شما باشد، نقل به شما پیدا

بکند در مقابل صد تومان از مال شما مال من باشد. این را ابراز است. این اعتبار را ابراز می کند اما این که خود لفظ ایجاد معنا بکند

لفظ چیزی نیست، به قول مرحوم آقای اصفهانی دارد که لفظ مقوله ای نیست که بتواند ایجاد معنا بکند، ایقاع معنا را بکند.

یکی از حضار: اگر این جوری است معاطات در عقود خیلی قوی می شود، چطور بعضی ها معاطات را قبول ندارند.

آیت الله مددی: فرق نمی کند معاطات بحثش این که ایقاع باشد یا ابراز باشد فرق نمی کند چون ایقاع هم باشد باید ایقاع روشن باشد

ولی اشکالش این است که فعل روشن نیست. ابراز هم باشد چون با فعل می شود ابراز کرد اما ابراز روشن نیست. اشکالشان سر معاطات

عدم وضوح است، نه این که با او نمی شود انجام داد. عرض کردم در اصطلاحشان آن چه که انسان می خواهد یک مطلبی را ابراز بکند

در قدیم پنج تاست: لفظ بوده، کتابت بوده، اشاره بوده، فعل خارجی بوده، سکوت بوده. این پنج تاست. این متعارفشان این بود. در بحث

مکاسب چند بار این را توضیح دادیم. متعارف این بود. آن وقت این ها آمدند یکی یکی این ها را روشن کردند و آمدند گفتند که در

دنیای اسلام آن چه که می خواهد واقع بشود، حالا آن چه که واقع می شود تفسیرش را به ایقاع بزنیم یا به ابراز بزنیم. این بحث ندارد.

بحث سر کاشف است، این کاشف اگر لفظ باشد کاملاً واضح است و دقیق است، اشاره یک مقداری اشکال دارد. فعل ابهام دارد. سکوت

هم ابهامش بیشتر است. حالا در روایت ما هم در سکوت بکر آمده سکوتها رضاها و إلا سکوت ابهامش بیشتر است. عرض کردم از

نظر حقوقی تا آن جایی که از قوانین غربی نقل می کنند و من دیدم سکوت را تقریباً قوانین غربی قبول نکردند. به عنوان ابراز قبول

نکردند اما کتابت را قبول کردند بلکه به یک معنایی کتابت را اقوی از لفظ گرفتند. اگر بنویسد از تلفظ اقوی گرفتند. توضیحات این

ها را عرض کردیم که بحثی که هست در این جهت نیست که معاطات آیا با قول ایقاع درست می شود یا با ابراز، فرق نمی کند. این

پنج تا در بین ابراز و ایقاع فرق نمی کند. بحثش این است که این پنج تا در جنبه حکایت هستند و راه برای این مطلب هستند. حالا یا

ابراز اعتبار نفسانی یا ایقاعی آن اعتبار، یا ایقاع امر اعتباری و عرض کردیم مراد از ایقاع که مرحوم آقای اصفهانی دارد که این لفظ

صلاحیت برای ایقاع ندارد نه مراد ایقاع در وعای اعتبار است یعنی بنایشان این است که در مقام اعتبار آن چه که لفظ می آید ایقاع

بهش بشود. به آن واقع بشود. با آن ایجاد بکنند. چرا؟ عرض کردم آن سرّ اساسیش هم این است که امر اعتباری فرض اولش این است

.....

که این حقیقت ندارد. این فرض اولش است یعنی فرض اول این است که زید زید است دیگه. زید که شیر نیست لذا عرض کردم شما از اعتبارات ادبی بگیرید تا اعتبارات قانونی بیایید. در اعتبار قوام اولیش این است که این نیست. این که می گوید الله علی الناس. لام و علی آمده خب این نبوده، حج البیت که ابتدا نبوده. این که خدا قرار می دهد این امر اعتباری است. این که می گوید بتک امر اعتباری را که ایشان نوشته ان شا الله این را هم بگویم ملکیت که نوشته من المورد، شاید از اشتباهات مقرر یا چاپخانه باشد. بحث ملکیت نیست. این کتاب ملک من است. حالا به هر معنایی که باشد چون عرض کردیم ملک دارای معانی متعدد است و پول ملک شماست، من می خواهم یک کاری بکنم که کتاب را در مقابل پول کتاب را ملک شما بکنم و لذا عرض کردیم هر کدام از ایجاب و قبول دو تا دارد، یکی تملیک و یکی تملک است. و لذا بعضی ها هم به این ذهنیت افتادند که اصولا در عقود کلا فضولی است. کل عقود اصلا کلا فضولی است، چرا؟ چون تملیکش فعل شماست، تملکش که فعل شما نیست. بعدا انجام می دهید. وقتی گفتید من کتاب را به شما فروختم به صد تومان یعنی کتابم را تملیک شما کردم، صد تومان شما را تملک کردم. این صد تومان تملک کردن فضولی است. این که ملک شما نیست. شما می توانید تملیک بکنید اما تملک مال دیگری که نمی توانید بکنید، می شود فضولی. این تصویری که بعضی از آقایان، چون در کتابش چاپ شده به این که این دائما فضولی است. عرض کردیم در باب عقود دو نکته است. البته عقودی که مثل این مانحن فیه باشد. یکی تملیک است و یکی تملک است. هم در ایجابش این دو نکته است و هم در قبولش است، و لذا یکی از فرق های اساسی که هست، فرق اساسی ما بین ایجاب و قبول را در این می دانند که ایجاب آن چیزی است که مصب کلام تملیک است لکن به تبعش تملک است، قبول آن است که انشای مصب تملک است لکن به تبعش تملیک است. یعنی در ایجاب می گوید من کتاب تو را تملک کردم در مقابل تملیک صد تومان به تو. دو تا تملک است و دو تا، هر کدام دو تاست. آن وقت مصب ایجاب تملیک است. مصب قبول تملک است. چون یک بحثی است که در بحث مکاسب چند بار اشاره کردیم که آیا فرقی بین ایجاب و قبول هست و چطور ما اصولا ایجاب را از قبول تمیز بدیم و جدا بکنیم؟ مخصوصا در جاهایی که یک اثر مال ایجاب است. مثلا صاحب الحيوان بالخيار گفتند در جایی که حیوان را بخرد یعنی مال قبول باشد. حالا اگر هر دو حیوان باشد، خب طبیعتا در یکیش خیار هست و در یکیش نیست. این طور

می شود دیگه. یک اثر برای قبول بار بشود و برای ایجاب نشود یا برای ایجاب بار بشود و برای قبول نشود با شناخت ایجاب و قبول شما می توانید تفکیک اثر بکنید. دقت کردید؟ و توضیحاتی که یک مقدارش سابقا در بحث مکاسب گذشته و یک مقدارش هم خواهد آمد. این که ایشان می فرماید: فملکیۃ المشتري للمال تبقى ببقاء الاعتبار، و لا تدور مدار بقاء الإنشاء و الاستعمال، این مطلب لطیف نیست چون اصلا بحث ملکیت نیست. بحث نقل و انتقال است. نقل و انتقال را هم از معانی صرف الوجود است، بحث بقاء و اینها ندارد، وقتی نقل شد دیگه تماما هست و بحث انتقال ندارد. ایشان می ملکیت را دارد.

و الحاصل، این خلاصه مطلب که فملکیۃ المشتري للمال تبقى ببقاء الاعتبار و لا تدور مدار بقاء الإنشاء و الاستعمال، بل الملکیۃ هی بنفسها متقرّرة بعد الإنشاء، و هذا بخلاف المعنى الحرفی

تمام حرفش این است. البته عرض کردم ملکیت نیست، حالا چرا ایشان ملکیت نوشته و اصرار هم دارد نفهمیدیم.

و هذا بخلاف المعنى الموجد بالحرف، فإنّ المعنى الحرفی قراره و قوامه یكون فی موطن الاستعمال، بحيث یدور مدار الاستعمال حدوثا و بقاء، مثلا (من) فی قولک سرت من البصرۃ إلى الکوفۃ انما توجد الرّبط و النّسبۃ بین لفظة السّیر بما لها من المفهوم، و لفظة البصرۃ كذلك، و من المعلوم: انّ هذا الرّبط یدور مدار الاستعمال، فما دام متشاغلا بالاستعمال یكون الرّبط محفوظا، و بمجرد خروج المتکلم عن موطن الاستعمال ینعدم الرّبط

البته عرض کردیم سرت من البصرۃ إلى الکوفۃ یک ربط ندارد. چند جور ربط دارد توش

و كذلك النداء فی قولک: یا زید انما یكون قوامه بنفس الاستعمال، و یكون قائما بقولک: یا زید

یعنی تا گفتید یا زید به قول ایشان نسبت ندائی درست می شود. سکوت که کردید دیگه نسبت ندائی نیست. اما در باب انشاء این طور نیست، تا گفتیم ملکیت درست می شود. مرادشان از ملکیت یعنی ملکیت مشتری. انصافا ملکیتی مطرح نیست.

و كذلك النداء فإنما یكون قوامه بنفس الاستعمال و یكون قائما بقولک یا زید.

این معنای قائما بغیره را ایشان این گرفته

بخلاف الملكية الحاصلة من قولك بعث

عرض کردم از کلمه بعث ملکیت حاصل نمی شود. نقل حاصل می شود. ایشان کم لطفی فرمودند. البته این هست یعنی انصافاً تحلیل کلام چه انشائی، چه اخباری، چه در لغت عربی و چه در لغت غیر عربی انصافاً نکات خاص خودش را دارد و بعد ضمیمه کردن اصطلاحات خاص، یک بحث عرفی و بحث عرف عام و لغت هست، یک بحث عرف خاص هست در مثل شرائع و قوانین، باز یک عرف اخص هست، در مثل شرائع و إلی آخره. باز مثلاً در استعمال در قانونی در بحث مثلاً قوانین هم این قوانین حقوقی یا قوانین اقتصادی یک شکل خاصی و عقود و قراردادهای ضوابط خاص خودش را دارد و توضیحات خاص خودش را دارد.

حيث أنّ لها تقرراً في وعاء الاعتبار، فالمعنى الحرفي حدوثاً و بقاءً متقومٌ بالاستعمال. و بالجملة: هناك فرق بين المعنى المنشأ بقولك بعث، و المعنى الموجد بهيئة بعث

آن که انشا می شود غیر از این است. مراد ایشان از هیئت اخبار است یعنی بین انشاء و اخبار فرق می کند. این مسئله انشاء را گفته منشأ، مسئله اخبار را هیئت گفته، این دو تا.

فان الهيئة إنّما توجد النسبة بين المبدأ و الفاعل

ایجاد نسبت می کند بین مبدأ و بین فاعل یعنی بعبارۀ آخری، یعنی شاید این حرف ایشان تا حدی دقیق باشد. در باب معنای فعلی، در باب اسناد حدثی مصب کلام آن مبدأ و اسنادش إلی ذات ما است. در باب اسناد اشتقاقی مصبش روی ذات است. اصولاً من عرض کردم در باب الفاظ و در باب دلالت، در باب انحای مباحث لفظی و ظهورات لفظی یکی از چیزهایی که بسیار بسیار موثر است آن مصب نظر است، به آن لوازمش نگاه نمی شود. لوازمش را اگر نگاه بشود تحلیل و رتبه بندی می کنند. مثلاً همین مثال معروف را که من کرارا عرض کردم البته در دلالت تصدیقی است. إنّ جائکم فاسقٌ بنباء، تمسک کردند برای این که خبر عادل حجت است و خبر فاسق حجت نیست، این نکته اساسیش این است که آیا این آیه دلالت دارد یا ندارد؟ نکته اساسی را خدمتان عرض بکنم: مصب کلام چیست؟ اگر مصب کلام برای این باشد که بگوید فاسق یکی از، چون فاسق را جای دیگه هم دارد، فسق و فاسق و اینها. اگر مصب کلام این باشد

یکی از مشکلات فاسق، اولئك هم الفاسقون. مثلاً شهادتش قبول نمی شود. یکی از مطالبی که در باب فاسق هست در خبرش باید تأمل بشود، توقف بشود، زود خبرش را قبول نکنید. این راجع به فاسق است.

یا نه مصب کلام تقسیم خبر است، ببینید! مصب کلام بیان حال فاسق است، مصب کلام تقسیم خبر است. خبر دو جور است، خبر یا از عادل است یا از فاسق است. اگر از فاسق بود تأمل می شود. پس اگر از عادل بود تأمل نمی شود. می شود حجیت خبر، این یک مسئله اساسی است. چرا؟ چون عرض کردیم در این جور مسائلی که هست چیزی نیست، آن وقت این می آید ایجاد می کند. آن وقت نکته بعدی که در اصول باید روی آن کار می کنیم نکته بعدی این است که درست است مصب کلام روی فاسق است لکن اشعاری هم دارد که خبر عادل قبول می شود، ببینید اشعارها می آید. آن وقت این دلالت هایی که نحو اشعار است اینها را هم در اصول بحث کردند مثل دلالت ایماء و اقتضاء و فلان، این دلالت هایی را که متعرض شدند این نکته فنیش این است که هم مصب کلام حساب می شود و هم دلالت هایی که جنبه های اشعاری دارد و بعد هم باز دلالت های سیاقی دارد. بعد هم نکات تاریخی دارد. نکات مختلفی که در کلام هست. آن چه که در کلام مهم است این است که ایشان می خواهد بگوید ایشان این را می خواهد بگوید که فرق بین بعث اخباری و انشائی در این جهت است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين